

مقاله پژوهشی

Hekmat va Falsafeh
(Wisdom and Philosophy)

Vol. 16, No. 64, Winter 2021

حکمت و فلسفه

سال ۱۶، شماره ۶۴، زمستان ۱۳۹۹

اجتناب‌ناپذیری ترجمه و عدم تعیین در خانه

حسین شقاقی*

چکیده

«عدم تعیین از خانه آغاز می‌شود» مهم‌ترین نتیجه استدلال‌های کواین در دفاع از «عدم تعیین ترجمه» است. این نتیجه‌گیری، که دیویدسون نیز از آن حمایت می‌کند، و به همین خاطر آن را تز کواینی-دیویدسونی خواهیم نامید، حاکی از فقدان تعیین معنا در زبان مادری است. هانس گلاک که این تز را مشابه تز «اجتناب‌ناپذیری ترجمه» در هرمنوتیک فلسفی گادامر می‌داند، به این تز کواینی-دیویدسونی انتقاداتی را وارد کرده است و آن را قابل دفاع نمی‌داند. در اینجا اولاً با مروری بر تز کواینی-دیویدسونی و نیز تز گادامری، شباهت ادعایی گلاک را تأیید خواهیم کرد، و در ثانی در رد انتقادات گلاک، سعی خواهیم کرد با مرور شباهت و موازنه بین وضع مترجم ریشه‌ای کواین از یک‌سو و روایت کواین از وضع کودک در آستانه یادگیری زبان مادری، از سوی دیگر، از تز کواینی-دیویدسونی دفاع کنیم.

واژگان کلیدی: ترجمه ریشه‌ای، عدم تعیین ترجمه، اجتناب‌ناپذیری ترجمه، تفسیر، معنا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

E-mail: shpost58@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹]

مقدمه

ترجمه ریشه‌ای کواین، یک آزمایش ذهنی است و کواین طی این آزمایش، یک سناریوی ذهنی را در باب فرایند ترجمه ریشه‌ای ارایه می‌کند و سعی دارد از این سناریو، مواضع فلسفی خاصی (در معرفت‌شناسی و به ویژه هستی‌شناسی) را استخراج کند (به‌طور خاص تزه‌ای ابهام ارجاع،^۱ عدم تعین ترجمه^۲ و کل‌گرایی معنایی).^۳ به‌طور خلاصه می‌توان این سناریو را به این شیوه معرفی کرد:

سناریوی ترجمه ریشه‌ای یک زبان‌شناس را [که طی این سناریو مترجم ریشه‌ای نامیده می‌شود] تصور می‌کند که تلاش می‌کند روشی سیستماتیک برای ترجمه زبان جماعتی از مردم طراحی کند. این [تلاش]، ترجمه ریشه‌ای است، چراکه فرض این سناریو این است که زبان‌شناس هیچ‌آشنایی قبلی‌ای با این زبان نداشته است و با هیچ‌کسی که شناختی از این زبان دارد، ارتباطی نداشته است (Hylton, 2007: 197).

کواین یکی از مهم‌ترین، مشهورترین و پرمناقشه‌ترین تزه‌ای خود را با سناریوی ترجمه ریشه‌ای توضیح می‌دهد؛ تز عدم تعین ترجمه. اما عدم تعین ترجمه چیست؟ عدم تعین ترجمه ریشه‌ای عبارت است از این ادعا که دو زبان‌شناس که به‌نحو مستقل و جدا از هم وارد ترجمه ریشه‌ای می‌شوند، ممکن است در نهایت، دو کتابچه ترجمه متفاوت و ناسازگار با هم را ارائه دهند که هر دوی این کتاب‌ها [با توجه به شواهد] کاملاً موفق باشند (Hylton, 2007: 197).

هانس گلاک به سناریویی که کواین آن را طراحی می‌کند، از چند جهت انتقاد می‌کند که یکی از آن انتقادات، معطوف است به ادعای مهمی که کواین در باب فراگیری عدم تعین ترجمه ارائه می‌کند. کواین معتقد است ترجمه ریشه‌ای از خانه آغاز می‌شود (رک Quine, 1992: 48، و Orenstein, 2002: 134). این دیدگاه کواین مورد حمایت دیویدسون قرار می‌گیرد و دیویدسون نیز در سناریوی تفسیر ریشه‌ای خود آن را بازآفرینی می‌کند. گلاک با استثنایی‌دانستن وضع مترجم / مفسر ریشه‌ای کواینی / دیویدسونی، با ایده شروع عدم تعین از خانه مخالفت می‌کند. اما مقصود از ادعای

کواینی - دیویدسونی «شروع عدم تعیین در خانه» چیست؟ ادعای اولیه عدم تعیین ترجمه، این است که مترجم ریشه‌ای در برابر زبان کاملاً بیگانه بومی‌ها وضعی دارد که در آن معنای عبارات بومی‌ها نزد او همواره نامتعیین است. ادعای مهم‌تر این است که این یک وضع استثنایی نیست، بلکه از خانه آغاز می‌شود؛ یعنی از زبان مادری. این وضع نامتعیین معنایی، درون زبان مادری نیز برای کاربر زبان جاری است و بنابراین، هر فهم زبانی مبتنی بر ترجمه ریشه‌ای است، حتی فهم زبان مادری.

گلاک این ایده کواینی - دیویدسونی را با تز رویکرد گادامر به اجتناب‌ناپذیری تفسیر / ترجمه مشابه می‌داند و درعین حال، ایده مذکور را صحیح نمی‌داند، بلکه ترجمه / تفسیر ریشه‌ای را وضعی استثنایی می‌داند. درعین حال، بر این باور است که تأمل فلسفی در باب این وضع به بصیرت‌های فلسفی در باب ماهیت فهم، زبان و انسان‌شناسی فلسفی منتج خواهد شد (Glock, 2003b: 144).

این ایده که عدم تعیین از خانه آغاز می‌شود، از مهم‌ترین دیدگاه‌های کواینی است. پس از مرور انتقادات گلاک بر این ایده کواینی - دیویدسونی، ابتدا ادعای گلاک در باب شباهت ایده کواینی - دیویدسونی را با دیدگاه گادامر مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس، سعی خواهیم کرد در برابر انتقادات گلاک به ایده کواینی - دیویدسونی «شرح عدم تعیین از خانه»، با مرور استدلال کواینی «یادگیری زبان کودک»، از ایده مذکور دفاع کنیم.

ردیه گلاک بر تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه و ایده کواینی «شروع عدم تعیین از خانه»

کواینی در استدلال یادگیری زبان کودک سعی دارد نشان دهد که همان روند نامتعیینی که مترجم ریشه‌ای در مواجهه با زبان بیگانه بومی‌ها طی می‌کند تا به معنای عبارات آنها پی ببرد، در جریان یادگیری زبان مادری نیز حاکم است و بنابراین، معنا در زبان مادری نیز متعیین نمی‌شود (Glock, 2003a 10).

اما گلاک، هرچند بحث در باب عدم تعیین ترجمه را مهم می‌داند، آن را وضعی استثنایی تلقی می‌کند و نه وضعی که بشر همواره حتی در گفت‌وگوهای زبان مادری با آن درگیر است.

گلاک برای معرفی ایده کواینی مذکور به کتاب *ریشه‌های ارجاع* کواین اشاره می‌کند که براساس آن، گرداب عدم قطعیت‌های سمانتیکی، با عدم تعین معنا خاتمه نمی‌یابد، بلکه عدم تعین بعد دیگری نیز دارد: «نسبیت هستی‌شناختی». فهم یک زبان، تعیین معانی و دلالت‌های هستی‌شناختی‌اش نسبی است، نه تنها در نسبت با یکی از لغت‌نامه‌های (کتابچه‌های ترجمه) ممکن، بلکه همچنین در نسبت با انتخاب یکی از چند زبان ممکن برای ترجمه به آن. ما مجبوریم که هستی‌شناسی یک «زبان پیش‌زمینه» یا یک «نظریه» را به زبان بومی‌ها نسبت دهیم (Quine, 1969: 49, 67-8; Quine, 1970: 81-2 qtd in Glock 2003a: 201-202). درون یک زبان نیز صادق است. از این‌رو، نهایتاً ترجمه ریشه‌ای از خانه آغاز می‌شود (Quine, 1969: 46; see Quine, 1960: 59, 78; Quine, 1974: 83-4 qtd in Glock, 2003a: 202). حتی فهمیدن زبان مادری و نیز گفتارهای خود فرد مستلزم فرایند ترجمه است. البته در مورد زبان مادری و به‌ویژه، گفتار خود، یک ترجمه هم‌اوا^۴ را می‌پذیریم؛ مثلاً «گرچه روی فرش است» را «گرچه روی فرش است» ترجمه می‌کنیم. اما گاهی «اصل حمل به صحت»^۵ ما را وادار می‌کند که برای پرهیز از نسبت‌دادن باورهای پوچ و نامعقول به گوینده، عبارتهای بیان‌شده به زبان مادری‌مان را نیز با آواهای متفاوت^۶ ترجمه کنیم (Glock, 2003a: 202). مثلاً فرض کنید وقتی دمای هوا بسیار گرم است، دوست شما به شما می‌گوید: «عجب هوای مطبوعی!» و شما برای پرهیز از اینکه او را دچار اختلالات عصبی بدانید، ناچارید این جمله او را از روی شوخی یا کنایه بدانید و آن را به این شکل ترجمه کنید که: «گرمای هوا طاقت‌فرساست».

نهایتاً من به شکل ریشه‌ای، حتی کلام خود را نیز ترجمه می‌کنم. در نتیجه، به باور کواین، حتی مقصود خودم و اینکه در باب چه چیز صحبت می‌کنم، نامتعین است! (رک: Glock, 2003a: 202). دیویدسون نیز موضعی مشابه با کواین اختیار می‌کند. او عبارتهای understanding (فهمیدن) و interpreting (تفسیر کردن) را قابل جایگزین با هم (و مترادف) می‌داند (Davidson, 1984: 125, 157, 169 qtd in Glock, 2003a: 202). همچنین به نظر دیویدسون، معضل تفسیر هم در باب زبان بیگانه و هم در باب زبان خودمان وجود دارد، در زبان خودمان، معضل تفسیر در قالب این مسئله

مطرح می‌شود که چگونه باید معین شود که زبان همان زبان است؟ دیویدسون از این مباحث نتیجه می‌گیرد که «هر فهمی از گفتار دیگری مستلزم تفسیر ریشه‌ای است» (Davidson, 1984: 125, see 239, 276; Davidson, 2001: 12–13 qtd in) (Glock 2003a 202). بنابراین، اگر بگویی: «در باز است»، باید گفتار تو را تفسیر کنم، همان‌طور که گفتار متعلق به یک زبان بیگانه را تفسیر می‌کنم، صرفاً با این تفاوت که وقتی جمله متعلق به زبان خودمان است، نتیجه تفسیر، تفسیری هم‌آوا در یک جمله [معرف شرایط] صدق نقل قول زدایی شده^۷ بیان می‌شود: یعنی «در باز است» صادق است، اگر و تنها اگر در باز باشد.

گلاک مدعی است در اینجا موازنه‌ای آشکار بین کواین و دیویدسون از یک‌سو و هرمنوتیک فلسفی گادامر از سوی دیگر وجود دارد (Glock, 2003a: 202). هر دو موضع از یک وضع استثنایی کار خود را آغاز می‌کنند که معضلات خاصی برای فهم زبانی دارد. کواین و دیویدسون کار خود را با وضع استثنایی مواجهه با قبیله بیگانه‌ای که از زبان آنها هیچ اطلاعات قبلی‌ای ندارند، آغاز می‌کنند. گادامر نیز کار خود را با قرائت یک متن به لحاظ تاریخی بسیار دور (مثلاً ایلید هومر یا کتاب مقدس) آغاز می‌کند و شباهت این دو دسته این است که هر دو این وضع استثنایی را کلی و همه‌شمول فرض می‌کنند، یعنی شرایط حاکم بر این وضع استثنایی را بخشی از شرایط فهم بشر به شکل کلی تلقی می‌کنند. در هر دو مورد، نتیجه تصویری برجسته از انسان‌هاست که گویی مدام در فعالیت‌های سمانتیکی پیچیده‌ای چون ترجمه و تفسیر گرفتارند و چنین فرض می‌شود که حتی فهم درون زبان خودمان نیز مبتنی بر ترجمه / تفسیر است (Glock, 2003a: 202-203).

گلاک مخالف عمومیت بخشی به این وضع استثنایی است. او به کاربرد روزمره و متعارف عبارت‌های understanding (فهمیدن)، translating (ترجمه کردن) و interpreting (تفسیر کردن) اشاره می‌کند که متفاوت با یکدیگر و غیر مترادف محسوب می‌شوند و متذکر می‌شود که کواین و دیویدسون تمایل دارند این شیوه متداول و روزمره را نادیده بگیرند، زیرا آنها باور دارند که understanding و meaning به یک معنا، ترجمه / تفسیر را مفروض می‌گیرند (Glock 2003a 203). از این‌رو، کواین از

حامیان تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه^۸ است. براساس این تز، معنا و مرجع زبانی داشتن عبارتهای زبان L_1 برگرفته از امکان ترجمه کردن آنها به زبان پیش‌زمینه‌ای L_2 است. از این رو، هر فهمی باید مبتنی بر ترجمه باشد.

در اینجا گلاک به اعتراضی اشاره می‌کند که آن را نخستین بار دیویدسون در برابر کواین مطرح کرد: «ایجاد یک تسلسل باطل»^۹. دیویدسون در باب تز عدم تعیین ترجمه با کواین موافق است، اما تز نسبیت هستی‌شناختی کواین را نمی‌پذیرد، زیرا به نظر او با این حساب زبان زمینه‌ای نیز خود از طریق ترجمه به زبانی دیگر فهمیده می‌شود و تسلسلی باطل ایجاد می‌شود: «این بدین معناست که هر ادعایی در باب ارجاع، هر چند بارها [با ارجاع به زبان پیش‌زمینه‌ای دیگر] نسبی شده باشد، به اندازه این عبارت بی‌معنا خواهد بود: «سقراط قذبلندتر است» (Davidson, 1984: 233-4 qtd in Glock, 2003a: 203).

گلاک با جانبداری از دیویدسون در اعتراض مذکور، یک نکته را یادآور می‌شود که این تصور دیویدسون خطاست که کواین از چنین تسلسلی ابایی دارد. کواین به چنین تسلسلی آگاه است. به نظر او حتی درون زبان مادری نیز هیچ امر واقعی^{۱۰} وجود ندارد که کلمات مان بدان ارجاع دهند. در نتیجه، نه تنها به یک نوع نسبی‌گرایی، بلکه به یک نیهیلیسم ارجاعی^{۱۱} می‌رسیم (Glock, 2003a: 203). گلاک مدعی است کواین نمی‌خواهد در برابر چنین نیهیلیسمی مقاومت کند، بلکه صرفاً سعی دارد از ابهام و سردرگمی نسبیت هستی‌شناختی پرهیز کند. به نظر کواین، «تسلسل در ترجمه، با پذیرش و تسلیم شدن به زبان مادری و پذیرش کلمات آن، همان‌طور که هستند»^{۱۲} خاتمه می‌یابد» (Quine 1969 48-49 qtd in Glock, 2003a: 203-4).

گلاک در مخالفت با کواین می‌گوید معلوم نیست مقصود از «تسلیم شدن» در این عبارات کواین چیست، اما اگر مقصود این است که ما انسان‌ها صرفاً عبارتهای زبان مادری را به کار می‌بریم، این ما را از ابهام و سردرگمی‌ای که مد نظر کواین است، خارج نمی‌کند (Glock, 2003a: 204).

گلاک مشکل اصلی رأی کواین را تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه می‌داند و حال آنکه به نظر گلاک این تز از اساس باطل است، چراکه به زعم او فهم، ترجمه را از پیش

مفروض نمی‌گیرد، بلکه ترجمه، فهم را از پیش مفروض می‌گیرد. نمی‌توانیم سخنی را که نمی‌فهمیم ترجمه کنیم. انسان نمی‌تواند متن رمزی را بدون رمزگشایی ترجمه کند. این ادعا نیز بی‌معناست که معنا، ترجمه را از پیش مفروض می‌گیرد، زیرا ترجمه عبارت e از زبان L_1 به وسیله عبارت e_2 از زبان L_2 صرفاً در صورتی معتبر است که e_2 همان معنایی را در L_2 بدهد که e_1 در L_1 می‌دهد. بنابراین، خود مفهوم ترجمه از پیش مفروض می‌گیرد که عباراتی که باید ترجمه شوند، مستقل از ترجمه، معنا دارند؛ یعنی به واسطه به‌کاررفتن و تبیین شدن در زبان مبدأ (Glock, 2003a: 204).

بر اساس استدلال گلاک، اگر کسی انکار کند که عبارات زبان، مقدم بر ترجمه معنادارند، سخن گفتن از ترجمه نامعقول می‌شود. از این رو، تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه، سرنا را از سر گشاد آن می‌نوازد. نه تنها ترجمه، پیش شرط معنا و ارجاع نیست، بلکه معنا و ارجاع، پیش شرط ترجمه‌اند. گلاک مدعی است همین استدلال را می‌توان در نقد تفسیرگرایی دیویدسون مطرح کرد. بر اساس تفسیرگرایی دیویدسون، فهم است که به معنا جان می‌دهد و نه بالعکس (Davidson, 1994: 12 qtd in Glock 2003a: 205). گلاک مدعی است اگر این عبارات را به همین معنای تحت‌اللفظی آنها بفهمیم، باید گفت که ادعایی خطاست. اگر A, e_1 را به کار می‌برد، صرفاً در صورتی که e_1 معنادار باشد، B آن را می‌فهمد؛ حال یا به خاطر اینکه e_1 معنای لفظی دارد یا به خاطر اینکه A به e_1 یک معنای متکلمی خاص در این موقعیت خاص بخشیده است (Glock, 2003a: 205). دیویدسون سعی دارد نشان دهد که نقض‌پذیری^{۱۳} از ویژگی‌های فهم است. بر این اساس، همواره ممکن است فهم اولیه ما نیاز به اصلاح داشته باشد. شنونده هر قدر هم به سادگی، اتوماتیک‌وار، بدون تأمل و موفقیت‌آمیز، گوینده را بفهمد، باز هم مستعد خطای جدی است، به این معنای خاص، شنونده را می‌توان در حال تفسیر گوینده دانست (Glock, 2003a: 205).

اما گلاک در مقابل، سعی می‌کند نشان دهد مواردی که کواین و دیویدسون بر آن تأکید دارند که نشان‌دهنده اجتناب‌ناپذیری ترجمه و تفسیر برای فهمیدن است، مواردی استثنایی است و موارد مذکور، بسیار ویژه و نادر است و تأکید بر آنها ثابت نمی‌کند که فهم، همواره و در شرایط روزمره، مستلزم تفسیر کردن است. در غیر این صورت، از این

واقعیت که اتومبیل همواره مستعد خراب شدن است، باید نتیجه بگیریم که حتی هنگامی که اتومبیل به راحتی در حرکت است، باید مدام تحت تعمیر قرار گیرد!

همچنین، گلاک مدعی است که دیویدسون در باب همان موارد استثنایی که نیاز به تفسیر در آنها وجود دارد، دچار سوءفهم است. به نظر گلاک معضل اصلی‌ای که نیاز به تفسیر را ایجاد می‌کند، صرفاً زمانی رخ می‌دهد که گوینده در دسترس نباشد، و نتوانیم از آنها بخواهیم گفتار یا نوشتارشان را توضیح دهند. توضیحات گوینده، مهم و محوری است، زیرا ما به مثابه گوینده، دارای مرجعیت اول شخص در باب معنا و ارجاع سخن خود هستیم. گلاک ادعای مذکور را بر این استدلال مبتنی می‌کند که من به آن شیوه که ممکن است در باب جهان مادی، یا مقصود دیگران از سخنانشان، یا معنای یک عبارت خاص در یک زبان خاص، جاهل یا در خطا باشم، نمی‌توانم در باب مقصود خودم از عباراتم، یا در باب فهم خودم از عبارات دیگران، جاهل باشم (Glock, 2003a: 205-206).

نکته مهم در اینجا تأکید و حمایت گلاک از مرجعیت اول شخص است. کواین نه تنها با این ادعا که عدم تعیین از خانه آغاز می‌شود، زبان مادری را نیز مشمول عدم تعیین می‌داند (و براساس آن معنای گفتار دیگرانی که هم‌زبان ما هستند، همچون معنای گفتار بیگانگان غیر هم‌زبان با ما، نزد ما نامتعیین است)، مرجعیت اول شخص را نیز زیر سؤال می‌برد (و براساس آن معنای گفتار خود فرد نیز برای خودش متعیین نیست) و گلاک با دفاع از مرجعیت اول شخص، تلقی کواین از معنا را زیر سؤال می‌برد. گلاک اذعان دارد که کواین مرجعیت اول شخص را بخشی از نگرش سنتی به معنا می‌داند؛ نگرشی که کواین مخالف آن است. اما گلاک در پاسخ به این موضع کواینی، می‌گوید دقیقاً به خاطر اینکه این مرجعیت، بخشی مقوم از مفاهیم سمانتیکی ما است، کواین با رد آن، دیگر در باب معنا - آنطور که عموماً از این اصطلاح فهمیده می‌شود - صحبت نمی‌کند^{۱۴} (Glock, 2003a: 206).

اما آیا می‌توان به کمک مرجعیت اول شخص، تز عدم تعیین را به طور کلی زیر سؤال برد؟

البته گلاک متذکر می‌شود که از نگاه برخی (مثلاً سرل) پاسخ به این سوال مثبت

است، براساس این استدلال که وقتی می‌دانم بین ارجاع من به خرگوش، و ارجاع من به اجزاء نامنفصل خرگوش، تمایز وجود دارد، پس در باب مقصود بومی از «گاوآگای» نیز چنین تمایزی باید وجود داشته باشد (Glock, 2003a: 206).

اما از نگاه خود گلاک، مسئله پیچیده‌تر از این است. به نظر او، باید تفاوت بنیادینی بین این سه مورد وجود داشته باشد: (۱) مورد اول شخص. (۲) مورد زبان خانگی (زبان مادری). (۳) ترجمه واقعی. در باب گفتار دیگران، مرجعیتی نزد خود نداریم، به ویژه در باب زبان بیگانه. بنابراین چرا باید تفاوتی را که خودم در گفتار خودم، بین خرگوش و اجزاء خرگوش قائل هستم، به معنا به‌طور کلی، تسری دهم؟ از این‌رو، توسل به اول شخص و رد این ادعای کواینی که عدم تعیین از خانه آغاز می‌شود، خود عدم تعیین را به‌طور کلی زیر سؤال نمی‌برد (Glock: 2003a, 206-7).

بنابراین گلاک خود عدم تعیین را در شرایط استثنایی ترجمه و تفسیر ریشه‌ای زیر سؤال نمی‌برد، بلکه اتفاقاً آن را واجد بصیرت‌های مهمی در انسان‌شناسی فلسفی تلقی می‌کند، ولی تسری دادن تبعات این وضع استثنایی را به‌کل ارتباطات زبانی انسان‌ها، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

بررسی موازنه ادعایی گلاک بین ایده کواینی - دیویدسونی و دیدگاه گادامر

متذکر شدیم که گلاک مدعی است بین رویکرد کواینی - دیویدسونی «شروع ترجمه ریشه‌ای از خانه» و رویکرد گادامر به وضع مفسر، موازنه‌ای وجود دارد. در اینجا سعی داریم برای اینکه تصویر روشن‌تری از تز کواینی - دیویدسونی «شروع عدم تعیین از خانه» داشته باشیم، این موازنه ادعایی گلاک را به اختصار بررسی کنیم. نهایتاً به‌نظر می‌رسد گلاک در تصدیق این موازنه محق است.

از نگاه کواین، عدم تعیین معنا که در سناریوی ترجمه ریشه‌ای مستدل می‌شود، از خانه آغاز می‌شود؛ یعنی از وضع انسان در زبان مادری. او این ادعا را در استدلال یادگیری زبان کودک به‌شکل خاص توضیح می‌دهد. بنابراین، وضع انسان در زبان مادری، با وضع مترجم ریشه‌ای، از حیث عدم تعیین معنا تفاوتی ندارد. در بخش مربوط

به نقد گلاک بر ایده کواینی - دیویدسونی «شروع عدم تعیین از خانه» نیز یادآور تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه کواین شدیم که براساس آن فهم هر جمله‌ای مقتضی ترجمه آن به زبانی پیش‌زمینه‌ای است. از این رو در چارچوب اندیشه کواین فهم در هر صورت مقتضی ترجمه است و انسان به مثابه کاربر زبان، همواره در موضع مترجم است.

این بصیرت در فلسفه کواین نقطه‌ای است که می‌توان در آن شاهد همگرایی اندیشه او با هرمنوتیک فلسفی بود، چرا که از نگاه گادامر نیز «فهمیدن» در هر صورت «ترجمه کردن» است. در فرایند فهم، قصد دارم معنایی را بفهمم که در وهله نخست برای من بیگانه است؛ چراکه اگر بیگانه نبود، دیگر در تلاش برای فهم آن بر نمی‌آمدم. تلاش برای فهم این امر بیگانه، باید منتهی به یافتن کلماتی در ازای آن شود که نزد من مأنوس‌اند. این رخداد چه در مواجهه با یک متن به زبان بیگانه (مثلاً یونانی) و چه در مواجهه با یک متن علمی به زبان خودم، ولی دارای محتوایی که تاکنون فهمی از آنها نداشته‌ام، رخ می‌دهد.

مثلاً وقتی می‌خواهیم متنی از افلاطون را بفهمیم، این فهم را در قالب کلماتی مأنوس در زبان و زمانه خودم درمی‌آورم، آن‌هم کلماتی که بتوان امید داشت از طریق آنها با دیگری ارتباط برقرار کرد (عمل‌گرایی) و در باب اندیشه افلاطون با او وارد گفتگو شد:

[بنابراین اندیشه] افلاطون را صرفاً با به‌کارگیری^{۱۵} زبانی که نزد من آشناست، می‌فهمم، حتی اگر آنچه سعی می‌کنم درک کنم، اندیشه‌ای باشد که در زبان یونانی باستان قرن چهارم پیش از میلاد صورت‌بندی شده باشد. حتی دیگری‌بودگی محض^{۱۶} معنای بیگانه‌ای که سعی دارم بفهمم، مثلاً یک کلمه یونانی‌ای که ظاهراً هیچ معادل مدرنی برای آن موجود نیست، باید به عباراتی که حاضرند ترجمه شود و به من معنایی را از این غیرت بدهند (Grondin, 2002: 44).

بنابراین از نگاه گادامر فهم اساساً عمل‌گرایانه است. مضاف بر اینکه به نظر او توافق در بنیاد فهم نهفته است و از این رو، فهم در هر صورت در قالب زبان شکل می‌گیرد. با این اوصاف، این نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر است که فهمیدن به هر حال ترجمه کردن است، چراکه متضمن به‌کارگیری هویت‌های زبانی (کلمات، جملات و ...) برای بیان

چیزی است که پیش از این نزد ما بیگانه بوده است: «معنای (رویداد، شخص، اثر تاریخی) که باید فهمیده شود، همواره معنایی است که باید ترجمه شود به نحوی که نزد گادامر، فهمیدن، به‌کار بستن و ترجمه‌کردن تقریباً عباراتی معادل و هم‌ارزاند» (Grondin, 2002: 43). بنابراین، فهم در هر صورت مستلزم ترجمه است، حتی اگر متن یا گفتاری که می‌خواهم آن را بفهمم به زبان مادری خود من گفته یا نوشته شده باشد.

در این نقطه دیدگاه گادامر با ایده‌ کواینی- دیویدسونی همگرایی دارد و از این‌رو، دعوی گلاک در باب موازنه میان آن دو قابل دفاع است. نزد کواین نه‌تنها اشتراک زبانی متن و نوشتار با زبان مادری مفسر، استلزام ترجمه را نفی نمی‌کند، بلکه حتی مرجعیت اول شخص نیز نفی می‌شود و از این‌رو، گفتار و نوشتار خود فرد نیز مشمول اجتناب‌ناپذیری ترجمه است و از آنجا که ترجمه نامتین است (تذکره عدم تعیین ترجمه)، پس عدم تعیین معنا وضع اجتناب‌ناپذیر نوع بشر است. وضع بشر به نحوی است که فهم او از دیگران و حتی از خودش با توجه به بافت و زمینه‌ای کلی مدام در سیلان و عدم تعیین است.

بررسی خلط بین نیهیلیسم معنایی و نیهیلیسم ارجاعی از سوی گلاک؛ با

نگاهی به نظریه صدق در اندیشه کواین

پیشتر متذکر شدیم که گلاک مدعی است که به‌نظر کواین نه‌تنها در شرایط ترجمه ریشه‌ای، بلکه حتی درون زبان مادری نیز هیچ امر واقعی^{۱۷} وجود ندارد که کلمات مان بدان ارجاع دهند. در نتیجه، نه‌تنها به یک نوع نسبی‌گرایی، بلکه به یک نیهیلیسم ارجاعی^{۱۸} می‌رسیم (Glock, 2003a: 203). این ادعای گلاک با توجه به تفسیر مفسران اصلی کواین (مثل گیسون، فولسدال، هیلتون و ...) (رک: Gaudet, 2006: 98-106) که بعضاً تفسیرشان مورد حمایت کواین نیز بوده است، صحیح نیست، چراکه تمام پافشاری کواین در تمایزگذاری بین ترجمه از یک‌سو و تعیین ناقص نظریه به‌واسطه شواهد از سوی دیگر، از این‌روست که از نگاه او معنا (به‌مثابه موضوع ترجمه) به‌لحاظ هستی‌شناختی نفی می‌شود و از این‌رو، روح حاکم بر این تز،

نیپیلیسم معنایی است. اما در تز تعین ناقص نظریه به واسطه شواهد، اعیانی که علم در باب آنها نظریه پردازی می کنند، وجود دارد، ولی به تمامی، متعین نمی شوند. از این رو، در مورد ارجاع، کواین نه یک نیپیلیست، بلکه یک نسبی گراست و عنوان تز نسبی گرایی هستی شناختی (که در واقع همان تز ابهام ارجاع اوست) نیز حاکی از همین نکته است. از همین جا تفاوت رویکرد کواین در قبال دو مسأله معنا و صدق آشکار می شود. ترجمه نامتعیین است، چراکه اساساً معنایی وجود ندارد که ترجمه به واسطه آن تعین پیدا کند. اما در باب صدق و ارجاع چنین نیست. واقعیتی وجود دارد، اما به لحاظ معرفت شناختی تماماً متعین نمی شود.

واقعیت از نگاه کواین، وابسته به نظریه است (Quine, 1999: 23). تصمیم گرفتن در باب اینکه کدام نظریه یا کدام زبان را اتخاذ کنیم، از نگاه او یک تصمیم عمل گرایانه است. در اینجا هیچ معیار نظری ای در کار نیست، بلکه مسأله بر سر موفقیت های عمل گرایانه است. مسأله واقعیت پس از این انتخاب عمل گرایانه رخ می دهد، چراکه هر نظریه / هر زبانی، هستی شناسی خاصی را الزام می کند و حامی آن نظریه / زبان، به هستی شناسی آن نظریه / زبان ملتزم می شود. بنابراین، صحبت از واقعیت پیش از انتخاب نظریه و زبان، پرسش نادرستی است و همچنین است این مسأله که آیا فلان نظریه، صادق و مطابق با واقع است یا خیر؟ در این چارچوب فکری، ما نمی توانیم در باب واقعیت و صدق، نظریه پردازی کنیم.

هم واقعیت^{۱۹} و هم حقیقت / صدق از نگاه کواین نسبی اند؛ اولی به نظریه و دومی به زبان. اما گاه کواین صدق را نیز همچون واقعیت، وابسته به نظریه می داند (Gaudet, 2006: 26). از این رو، صدق از نگاه او به دو عنصر وابسته است: (۱) زبان (۲) نظریه (مقصود از نظریه، دیدگاهی است که ما انسان ها به جهان پیرامون مان داریم و پیچیده ترین و پیشرفته ترین و کارآمدترین مصداق آن، علم تجربی است، اما مصداق دیگری نیز دارد، از جمله دیدگاه عرفی ای که افراد عامی درباره جهان دارند). بنابراین، حقیقت / صدق مطلق نیست، بلکه وابسته به دو عنصر مذکور است. اما نسبت حقیقت / صدق با زبان چه تفاوتی دارد با نسبت حقیقت / صدق با نظریه؟ پاسخ کواین این است که در پاسخ به پرسش از چیستی شرایط صدق / حقیقت (یا به عبارت دیگر، پرسش از

تعریف حقیقت / صدق)، گوییم حقیقت / صدق وابسته به زبان است، و در پاسخ به پرسش از مصادیق حقیقت / صدق، گوییم حقیقت / صدق وابسته به نظریه است (Gaudet, 2006: 27).

اما چرا از نگاه کواین مصادیق حقیقت / صدق، وابسته به نظریه‌اند؟ پاسخ این است که صدق با واقعیت ارتباط دارد. جملات و معارف ما در صورتی صادق‌اند (و گویای حقیقت‌اند) که با واقعیت مطابق باشند. (کواین تا اینجا با نظریهٔ مطابقت صدق تارسکی همراهی می‌کند) (رک: Gaudet, 2006: 27-28 و Orenstein, 2002: 32-33) و واقعیت با هستی‌شناسی ما در ارتباط است. به تبع اینکه چه هستی‌شناسی‌ای داشته باشیم، مشخص می‌شود نزد ما چه چیز واقعی است. بنابراین صدق با هستی‌شناسی مرتبط است.

از سویی دیگر (چنان که پیشتر بیان کردیم) به نظر کواین هستی‌شناسی متأخر از نظریه است. ما در فضایی محض و خالی هستی‌شناسی طراحی نمی‌کنیم. به تبع این که چه نظریه‌ای را در باب جهان پذیرفته باشیم، معلوم می‌شود چه هستی‌شناسی‌ای داریم و به وجود چه چیزهایی باور داریم. پس حقیقت / صدق وابسته به نظریه است. هر نظریه‌ای را که پذیرفته باشیم، بر این باوریم که جملات آن نظریه صادق‌اند. پس هر نظریه در بردارنده جملات صادق است. پس سخن گفتن از صادق بودن این یا آن جمله حشو است. «زمین جاذبه دارد» صادق است، اگر و تنها اگر زمین جاذبه داشته باشد. هر سخن دیگری در باب حقیقت / صدق حشو است. در نتیجه، حقیقت / صدق عبارت است از حذف علائم نقل قول^{۲۰} («»).

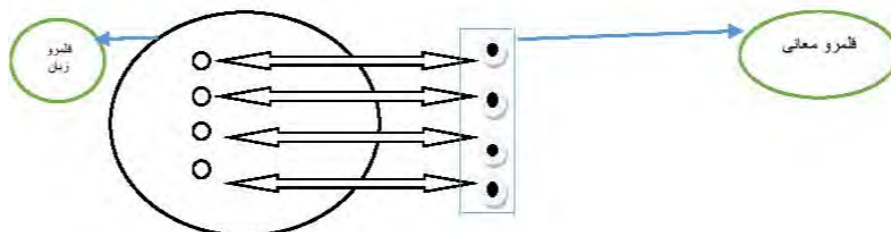
تأملی انتقادی در باب اعتراضات گلاک، با توجه به استدلال کواین در باب یادگیری زبان مادری

توضیح دادیم که کواین وضع مترجم ریشه‌ای را یک وضع استثنایی نمی‌داند، بلکه از نگاه او، وضع همهٔ ما انسان‌ها، حتی در زبان مادری‌مان نیز مانند وضع مترجم ریشه‌ای است، و معنا برای همهٔ ما، حتی هنگامی که با هم‌زبان خود صحبت می‌کنیم، نامتعیین است. گفتیم که از نگاه گلاک این ایدهٔ کواینی، در واقع تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه است

و گلاک این تز را مردود می‌داند چرا که فهم پیش‌فرض ترجمه است و بدون فهمیدن معنای یک عبارت نمی‌توان آن را ترجمه کرد و حال آنکه تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه، فهم را وابسته به ترجمه می‌کند (Glock, 2003a: 204). در اینجا سخن گلاک از دو جهت قابل اعتراض است. اولاً گلاک بدون تأمل و پژوهش تجربی (یا دست‌کم آزمون فکری)، از روی معنای عرفی عبارات «ترجمه» و «فهم» و «معنا»، دیدگاه کواین را مورد حمله قرار می‌دهد. حال آنکه دیدگاه کواین یک تأمل و ژرف‌نگری فلسفی با اتکای به تجارب (دست‌کم تجارب فکری) است و نمی‌توان با اتکا به معنای عرفی، دعوی او را رد کرد.

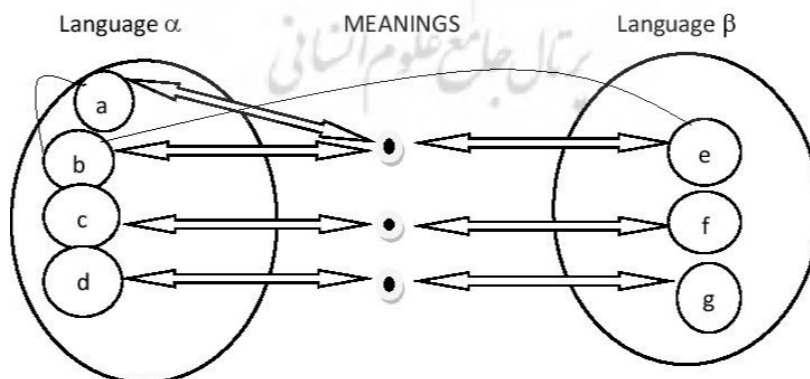
در ثانی، در باب ادعای کواینی «شروع عدم تعین از خانه»، به دو چیز باید توجه کرد؛ یکی دعوی هستی‌شناختی کواین در باب معنا، دیگری کل‌گرایی او. حمله گلاک به ایده کواینی «شروع عدم تعین از خانه» (یا به قول خود گلاک؛ تز اجتناب‌ناپذیری ترجمه)، صبغه‌ای تقلیل‌گرایانه و اتمیستی به مسئله معنا دارد که در تقابل تام با کل‌گرایی معنایی کواین است و گلاک در نقد ایده کواینی کل‌گرایی معنایی را نادیده می‌گیرد. روح ایده کواینی «شروع عدم تعین از خانه» این است که نسبت‌های کل‌گرایانه‌ای که معنای عبارات به آنها وابسته‌اند، در هر دو وضع ترجمه ریشه‌ای و مکالمه با یک هم‌زبان جاری است.

در فضای فلسفه تحلیلی که کواین در آن نظریه‌پردازی می‌کند، زبان با دو چیز مرتبط است، یکی با معنا، و دیگری با جهان؛ اولی موضوع معناداری است و دومی موضوع صدق. بنابراین عبارتهای زبان با دو هویت مذکور در ارتباطند و این ارتباط دو سویه، اصوات و علایم نوشتاری ما را شایسته عنوان «زبان» می‌کند و در صورتی که این ارتباط دو سویه برقرار نباشد، اصوات و علائم نوشتاری ما اموری حشو تلقی می‌شود. از این رو، معنا، دارای قلمرو معینی تلقی می‌شود، شبیه به قلمرو جهان فیزیکی، که هویت‌های معنایی به شکل مستقل از یکدیگر در آنجا ماوا دارند و هر عبارت زبانی، با یکی یا دسته‌ای از این هویت‌ها در ارتباط است. این نگرشی تقلیل‌گرایانه و اتمیستی نسبت به معنا است که می‌توان با نمودار ذیل آن را معرفی کرد:



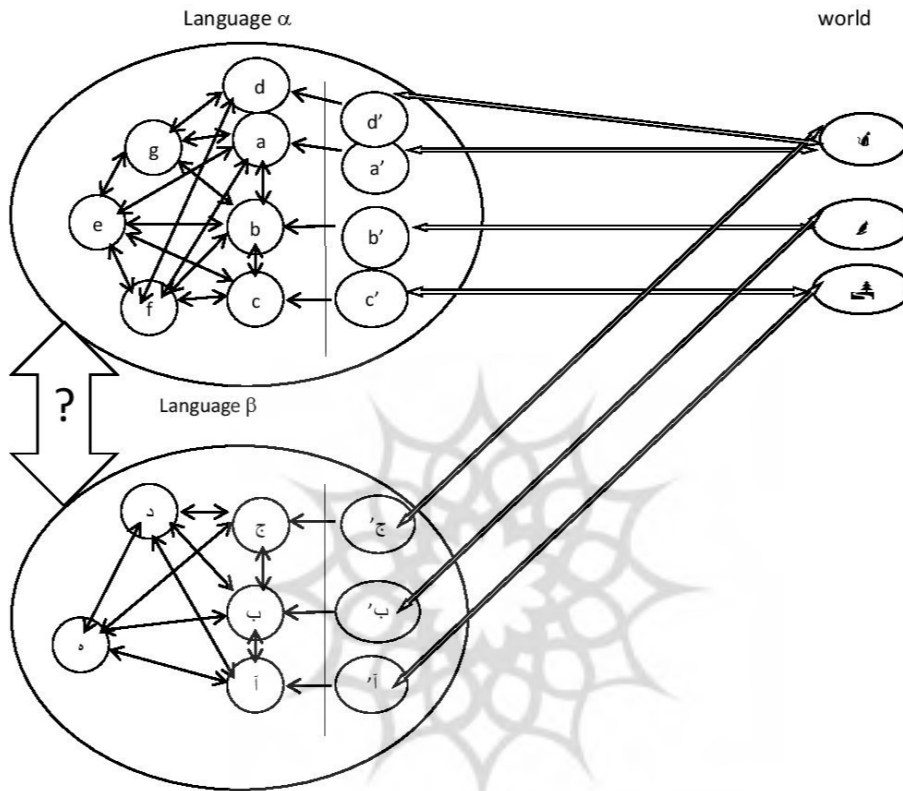
بر اساس همین تلقی نسبت به زبان، ترجمه فعالیتی است که بین دو عبارت از دو زبان متفاوت، ارتباط برقرار می‌کند، با این پیش‌فرض که هر دو این عبارات، نسبت‌های مشابهی با عالم معانی برقرار می‌کنند. به عبارت دیگر در اینجا بین دو عبارت یا دو جمله از دو زبان، یک عین میان‌زبانی^{۲۱} مسلم فرض می‌شود، به نحوی که آن شیء معنای هر دو این عبارات/جملات است، و همین نسبت مشترک، مبنای این ادعاست که آن دو عبارت / جمله، ترجمهٔ یکدیگر محسوب می‌شوند (رک: Orenstein, 2002: 137).

بر اساس این تبیین از «ترجمه»، صرف وجود پدیده‌ای به‌مثابهٔ ترجمه، دلیل بر وجود قلمرویی هستی‌شناختی از اعیان و هویت‌های معنایی است. یک عبارت b از زبان α به شرطی ترجمهٔ عبارت e از زبان β است که هر دو این عبارات، با هویتی مشابه از عالم معانی، در ارتباط باشند. همین مطلب دربارهٔ ترادف دو عبارت b و a از زبان α نیز صادق است. به نمودار ذیل توجه کنید:



بنابراین هرگونه تشکیک در باب امکان ترجمهٔ b به e که مبتنی بر زیرسوال بردن نسبت‌های مستقل عبارات با هویت‌های معنایی باشد، به تشکیک در مترادف درون یک زبان نیز منجر خواهد شد، و ادعای کواینی «شروع عدم تعیین از خانه» حاصل می‌شود. کواین با رد نگرش اتمیستی به معنا، (که استدلال آن چنان‌که ذکر شد، مبتنی بر دو مقدمه است؛ اولاً مساوق بودن معنا و شواهد تجربی و ثانیاً کل‌گرایی معرفت‌شناختی) نسبت‌های مستقل عبارات با هویت‌های عالم فرضی معنایی را رد می‌کند. کواین در دو آزمون ذهنی ترجمهٔ ریشه‌ای و یادگیری زبان مادری، نشان می‌دهد که هر چند هویت‌های زبانی، با اتکاء به تجارب حسی، معنادار می‌شوند، اما از آنجا که اجزاء نظام معرفت تجربی، دارای نسبت‌های کل‌گرایانه با یکدیگراند، این نسبت کل‌گرایانه بین معنای هویت‌های زبانی نیز صادق است. از این رو، هرچند دستهٔ معدودی از عبارات‌های هر زبان (که جمله‌های مشاهده‌ای نامیده می‌شوند؛ مثلاً جملهٔ «باران می‌بارد»)، نسبت‌های مستقیمی با عالم تجربه بر قرار می‌کنند، اما عمدهٔ قریب به اتفاق جمله‌های زبان، جمله‌های غیر مشاهده‌ای‌اند که معنای آنها با سایر جملات زبان (اعم از جمله‌های مشاهده‌ای و غیر مشاهده‌ای) نسبت‌های کل‌گرایانه دارد. در قلمرو جمله‌های غیر مشاهده‌ای، یا اصطلاحاً جمله‌های نظری زبان، کل‌گرایی مسبب عدم تعیین است. چرا که ممکن است و نظام زبانی، یا دو نظریه، در مجموعه‌ای واحد از جمله‌های مشاهده‌ای توافق داشته باشند، ولی در عین حال در سطح جمله‌های نظری با هم در تعارض باشند (رک: Gibson, 1988: 55)، به نمودار ذیل توجه کنید:

پرتال جامع علوم انسانی



جملات a' تا d' در زبان α جمله‌های مشاهده‌ای‌اند و سایر جملات، جمله‌های غیر مشاهده‌ای‌اند. طبق نمودار بالا، همان معضلی که در باب مترادف بین دو جمله a و d وجود دارد، برای ترجمه a از زبان α به جمله «چ» از زبان β نیز برقرار است. بنابراین، عدم تعیین مورد نظر کواین، در بستر ترجمه همان‌قدر جاری است که در بستر یک زبان واحد برقرار است.

نتیجه

کواین با تشبیه وضع مترجم ریشه‌ای به کودک در آستانه یادگیری زبان، دایره شمول عدم تعیین ترجمه را به زبان مادری گسترش می‌دهد. از این‌رو، موضوع عدم تعیین نه

صرفاً «ترجمه»، بلکه معنا است. معنا همواره با نسبت با پیش‌زمینه، دچار سیلان و عدم تعین است. اهمیت پیش‌زمینه‌ای که معنا در آن بازسازی می‌شود، ما را به این مفهوم هدایت می‌کند که هرگونه فهم و دریافت معنا، نوعی بازسازی معنا یا به تعبیری نوعی ترجمه است. بنابراین ترجمه در اینجا اصطلاحی فنی است و نه عرفی. از این رو، استفاده گلاک از معنای عرفی «ترجمه»، نمی‌تواند دست‌مایه‌ای برای رد ایده‌های «آغاز عدم تعین از خانه» و «اجتناب‌ناپذیری ترجمه» شود. استدلال یادگیری زبان کودک کواين موازنه بین عدم تعین ترجمه در وضع ترجمه ریشه‌ای و عدم تعین معنا در زبان مادری را آشکار می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. inscrutability of reference

کواين هشدار می‌دهد که در اندیشه او دو عدم تعین را باید از یکدیگر متمایز کرد؛ عدم تعین در باب معنا، که با عنوان عدم تعین ترجمه شناخته می‌شود و عدم تعین در باب ارجاع که به تز ابهام ارجاع معروف است (Orenstein, 2002: 67). بنابراین عدم تعین به مثابه دو آموزه کاملاً متمایز تلقی می‌شود. حتی کواين در جایی از این دو آموزه چنین یاد می‌کند: «عدم تعین‌ها به معانی متفاوت». یکی از این دو آموزه مربوط است به ترجمه یک جمله کامل: دو کتابچه ترجمه، که هر دو کاملاً مقبول هستند، ممکن است ترجمه‌هایی از یک جمله ارائه کنند که به هیچ‌وجه هم‌ارز نباشند. آموزه دوم، نه درباره جملات، بلکه درباره بخش‌هایی از جملات است. این آموزه عبارت است از اینکه دو ترجمه کاملاً مقبول، ممکن است ترجمه‌های متفاوتی را از بخش‌های زیر-جمله‌ای (sub-sentential) زبان ارائه کنند، اما به نحوی که این تفاوت‌ها [نهایتاً] خنثی می‌شوند، تا جایی که این دو ترجمه برای همه جملات خوانش‌های تقریباً هم‌ارزی ارائه می‌کنند. در مورد آموزه دوم، ترجمه‌های ارجاع دادن‌های عبارات، بیشترین توجه را به خود جلب کرده‌اند، به همین دلیل، این آموزه را «عدم تعین ارجاع» یا ابهام ارجاع می‌نامند (رک: Hylton, 2007: 197).

به عبارت دیگر، با مبنای تجربه‌گرایانه، اعیان متفاوتی را می‌توان به عنوان مدلول‌هایی که ضامن صدق‌های مورد پذیرش ما است، معرفی کرد. به تعبیر یکی از مفسران کواين، ابهام ارجاع را می‌توان گسترده‌تر دید: تبیین‌های متفاوت از شرایط صدق یک جمله تنها (منفک از سایر جملات)، به هستی‌شناسی‌های متفاوتی متوسل می‌شوند که در عین

تفاوت، منجر به هیچ تفاوت مشاهده‌ای نمی‌شوند. مثلاً به جمله «سقراط یک انسان است» دقت کنید. از نگاه یک نومینالیست، یک فرد هم مدلول موضوع و هم مدلول محمول این جمله است. در حالی که فیلسوفان افلاطون‌گرا تبیین دیگری از این جمله ارائه می‌کنند. بعضی از افلاطون‌گرایان، تبیین مصداق‌گرایانه (extensional) ارائه می‌کنند که براساس آن مدلول موضوع، عضوی از مجموعه‌ای است که به وسیله محمول به آن ارجاع داده می‌شود و بعضی از افلاطون‌گرایان، تبیینی معناگرایانه (intensional) ارائه می‌کنند که بر مبنای آن، مدلول موضوع، واجد ویژگی‌ای است که به وسیله محمول به آن ارجاع داده می‌شود (رک 70: Orenstein, 2002).

2. indeterminacy of translation

3. meaning holism

کل‌گرایی معنایی یا کل‌گرایی معناشناختی (semantic holism) کواین چنین تعریف می‌شود: «محتوای زبان را نمی‌توان میان یک‌به‌یک جملات زبان تقسیم کرد. معنای هر یک از جملات از نقش آن جمله در زبان اتخاذ می‌شود» (Okasha, 2000: 39). کل‌گرایی معنایی در واقع رديه‌ای است بر اتمیسم معنایی پوزیتیویست‌های منطقی. اگر اتمیسم معنایی را چنین تعریف کنیم:

عبارت زبانی e در زبان L به خودی خود دارای معناست؛ معنایی که مبتنی است بر یک نسبت بین نشانه و جهان، و [این معنا] مستقل از نقشی است که e در L دارد، و (از حیث متافیزیکی) مقدم بر این نقش است. در اتمیسم معنایی، ... نقش e در L از معنای e مشتق می‌شود؛ [معنایی که خود] به اعتبار این نسبت [یعنی نسبت نشانه-جهان] بدست می‌آید. تعریف کل‌گرایی معنایی چنین خواهد بود: بر اساس کل‌گرایی معنایی، معنای اظهار زبانی e در زبان L به اعتبار رابطه‌اش با دیگر اظهارات در L (یعنی به اعتبار نقشش در L) حاصل می‌شود (Rosa and Lepore, 2006: 65).

بر اساس کل‌گرایی معنایی کواین، واحد معنا جمله تنها نیست، بلکه نظام‌های جملات و یا حتی کل زبان است. کواین معنای یک جمله را به شکل تنها و جدای از سایر قسمت‌های زبان و مرتبط با یک تجربه خاص، ممکن نمی‌داند.

4. homophonic translation

مقصود این است که ترجمه ما از عبارت مورد نظر، عیناً آواهای همان عبارت است.

5. principle of charity

کواین و دیویدسون «اصل حمل به صحت» را به مثابه پیش‌فرضی ضروری برای فهم در وضع ترجمه / تفسیر ریشه‌ای مطرح می‌کنند. اصل حمل به صحت کواین با دیویدسون متفاوت است و می‌توان روایت کواین را حداقلی و روایت دیویدسون را حداکثری

نامید. روایت کواین به طور خلاصه این است که در آغاز فرایند ترجمه ریشه‌ای نباید باورهای آشکارا خطا را به بومی‌ها (بیگانه‌هایی که می‌خواهیم زبان آنها را بفهمیم) نسبت دهیم و مفروض بگیریم که آنها در پذیرش بدیهیات تجربی و منطقی با ما اشتراک دارند (Glock, 2003a: 172).

6. heterophonically

7. T-sentence disquotational

جمله صدق، یا جمله معرف شرایط صدق، جمله‌ای است که شرایط صدق یک جمله خبری را (که در ابتدای جمله صدق داخل گیومه بیان می‌شود) معرفی می‌کند.

8. indispensability of translation

9. vicious regress

10. fact of the matter

11. referential nihilism

12. at face value

13. defeasibility

۱۴. این ادعای گلاک مخدوش است. او با توجه به معنای عرفی اصلاح «معنا» موضع فلسفی کواین را در باب معنا رد می‌کند. و حال آنکه اساساً ادعای تز عدم تعیین ترجمه رد تلقی عرفی و شایع در باب معنا و دفاع از کل‌گرایی معنایی، و به تعبیری دفاع از نیهیلیسم معنایی است. این نحوه استدلال گلاک در اعتراض به کواین، در مورد ردیه او به ایده کواینی «شروع عدم تعیین از خانه» نیز مشهود است و نگارنده در بخش مربوط به نقد و ارزیابی دعاوی او، این نوع استدلال را مورد اعتراض قرار داده است.

15. use

16. sheer otherness

17. fact of the matter

18. referential nihilism

19. factuality

20. disputation

21. interlinguistic object

منابع

Davidson, Donald (1984). *Inquiries into Truth and Interpretation*. Oxford University Press.

----- (1994). 'The Social Aspect of Language', in B. McGuinness and G. Oliveri (eds.), *The Philosophy of Michael Dummett*.

- Dordrecht: Kluwer, 1–16.
- (2001). *Subjective, Intersubjective, Objective*. Oxford University Press.
- De Rosa, Raffaella & Lepore, Ernest. (2006). "Quine's Meaning Holism". *The Cambridge Companion to Quine*.
- Grondin, Jean (2002). "Gadamer's basic understanding of understanding" in: *The Cambridge companion to Gadamer*, Robert J. Dostal (ed).
- Gaudet, Eve (2006). *Quine on meaning*, Continuum International Publishing Group.
- Gibson, Roger (1988). *Enlightened Empiricism: An Examination of W.V. Quine's Theory of Knowledge*. the Board of Regents of State of Florida.
- Glock, Hans-Johann (2003a). *Quine and Davidson on Language, Thought and Reality*, Cambridge University Press.
- Glock, Hans-Johann (2003b). "On safari with Wittgenstein, Quine and Davidson", in: Arrington and Glock (2003). pp. 144-172.
- Hylton, Peter (2007). *Quine*, Routledge, New York.
- Okasha, S. (2000). "Holism about meaning and about evidence: in defence of W. V. Quine", in: *Erkenntnis* 52: 39–61.
- Orenstein, Alex. (2002). *W. V. Quine*. Princeton and Oxford, Princeton University Press.
- Quine, W. V. O. (1992). *Pursuit of Truth*, Harvard University Press.
- (1960). *Word and Object*, MIT Press, Cambridge, Mass.
- (1974). *The Roots of Reference* (La Salle: Open Court).
- (1969). *Ontological Relativity and Other Essays*. New York: Columbia University Press.
- (1970). *Philosophy of Logic* (Englewood Cliffs / N.J.: Prentice-Hall, 1970).

----- (1999). "Things and their place in theories", in: *Theories and things*, Harvard college. pp.1-23.

